

شرح رساله الحقوق

امام سجاد(ع) اولین حق انسان را حق نفس دانسته‌اند. حضرت فرمودند: «وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ»؛ این را توضیح دادیم که حق نفس چیست و چرا باید در مسیر طاعت قرار بگیرد. بعد متفرع کرده‌اند بر این حق نفس ادای حقوق اعضای بدن را؛ هفت عضو بدن را که به نوعی اشاره به هفت قوه انسان دارد، ذکر کردند و فرمودند که اگر می‌خواهی حق خودت را ادا کنی باید آن را در مسیر طاعت خدا استیفا کنی و این به آن است که حقوق این اعضا را به آنها بدهی؛ بعد هم فرمودند: «وَتَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَى ذَلِكَ»، از خدا هم استعانت بجویی. بحث ما این بود که کأن امام سجاد(ع) اشاره به این دارند که استیفای این حق از طریق ادای حق اعضای بدن است. اینجا سؤال آن است که چطور ادای حق این اعضا به استیفای حق نفس کمک می‌کند؟ چه ارتباطی است بین اعضای بدن انسان و روح و نفس انسان؟ من ندیدم این را جایی توضیح بدهند که اینکه حضرت می‌فرماید که حق نفس تو این است که این را در مسیر طاعت خدا قرار دهی، «فَتَوَدَّىٰ إِلَيَّ لِسَانِكَ حَقَّهُ وَ إِلَيَّ سَمْعِكَ حَقَّهُ وَ إِلَيَّ بَصْرِكَ حَقَّهُ وَ إِلَيَّ يَدِكَ حَقَّهَا وَ إِلَيَّ رِجْلِكَ حَقَّهَا وَ إِلَيَّ بَطْنِكَ حَقَّهُ وَ إِلَيَّ فَرْجِكَ حَقَّهُ»، اینها چه ارتباطی دارند؟ ادای حق لسان و پا و دست، این چه ارتباطی دارد با روح و نفس انسان؟ دست چه ارتباطی با روح دارد؟ اینجا مسأله ارتباط نفس و بدن اهمیت پیدا می‌کند. یعنی باید یک بحثی را مختصراً پیرامون ارتباط نفس و بدن در اینجا داشته باشیم تا معلوم شود کیفیت این تأثیرگذاری چگونه است. نفس چگونه بر بدن تأثیر می‌گذارد و بدن چگونه بر نفس تأثیر می‌گذارد؟

برای پاسخ به این ربط بین استیفای حقوق نفس انسانی و ادای حقوق اعضا، یک مقدماتی را باید ذکر کنیم و ان شاء الله بعد از بیان این مقدمات، به آن نتیجه برسیم.

مقدمه اول: ترکیب انسان از روح و بدن

مقدمه اول این است که به طور کلی انسان از دو جزء تشکیل شده است؛ یکی نفس و روح، و دیگری بدن. نمی‌شود یکی از این اجزا را انکار کرد. خداوند انسان را از این دو جزء آفریده است، ۱. جوهر مجردی که به آن نفس یا روح می‌گویند؛ ۲. یک ماده بدنی. آیات متعددی از قرآن بر این معنا و مقصود دلالت می‌کند. به چند آیه اشاره می‌کنم؛ آیاتی که تشکیل انسان از دو جزء را می‌توانیم از آنها استفاده کنیم عبارتند از:

۱. یکی آیه ۱۲ سوره مؤمنون است؛ می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ». بعد در آیه ۱۴ می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»، یعنی کأن خداوند دو خلقت دارد؛ یکی خلقت بدن و یکی خلق روح که از آن تعبیر به «خَلْقًا آخَرَ» می‌کند.

۲. آیه ۲۹ سوره حجر که می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، می‌گوید من بعد از اینکه تسویه کردم انسان را و از روح خودم در او دمیدم. یعنی یک مرحله تسویه اعضا و بدن دارد و یکی هم نفخ روح. پس هم بدن و ماده بدنی دارد و هم روح.

۳. در آیه دیگری که در مورد حشر و شبهه‌ای که کفار در مورد حشر دارند که چطور می‌شود ما می‌میریم و اجزای بدن ما به خاک تبدیل می‌شود و آن وقت خداوند دوباره با همین بدن‌ها در روز قیامت باز می‌گرداند، «وَ قَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَ

إِنَّا لَنَفَى خَلْقٍ جَدِيدٍ^۱. بعد در ادامه می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم^۲» خداوند شما را توفی می‌کند؛ یعنی خدا از طریق ملک الموت انسان‌ها را در حین مرگ به طور کامل می‌گیرد و حفظ می‌کند. یعنی کأن اگر بدن‌ها و اعضای بدن در زمین تبدیل به خاک شود و متفرق شود، اما خداوند روح و نفس آنها را حفظ می‌کند و از بین نمی‌رود، و این می‌ماند بدون اینکه چیزی از آن کم شود؛ تا وقتش برسد که در آن وقت در قالب همان بدن برمی‌گردد.

این آیات بعضاً دلالت می‌کند بر اینکه خداوند روح انسان را می‌گیرد و حفظ می‌کند، بدنش در خاک تبدیل به اجزاء دیگر می‌شود؛ یا حتی در بعضی از همین آیاتی که گفتیم، مثل همین آیه مربوط به شبهه کفار، آنجا حتی برخی بر این عقیده‌اند که این آیات دلالت می‌کند بر اینکه اجزاء بدن هم توسط خداوند بازبایی می‌شود و به همان بدن دوباره مرکب روح قرار می‌گیرد. یعنی اگر این هم باشد، طبق بعضی برداشت‌ها هم روح و هم بدن انسان برمی‌گردد و خدا این قدرت را دارد که اعضای بدن انسان را دوباره جمع‌آوری کند. آیه «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ^۳». این خیلی بحثی ندارد و نمی‌خواهم درباره آن گفتگو کنم.

مقدمه دوم

مقدمه دوم این است که در بین این دو جزء، یعنی ماده بدنی، و روح انسان اصل کدام است؟ آیا اصل بدن است یا آن جوهر و روح انسان؟ از آیاتی از قرآن استفاده می‌شود که اصل، روح و نفس انسانی است؛ یعنی حقیقت و قوام انسان به روح و نفس او است، و در واقع بدن ابزاری برای نفس است، و روح انسان و نفس انسانی کارهای خودش را به واسطه این ابزار انجام می‌دهد. اینجا مسأله تجرد نفس مطرح می‌شود که بحث مبسوطی دارد.

مقدمه سوم: کیفیت تعلق نفس به بدن

تا اینجا معلوم شد که انسان هم ماده بدنی دارد و هم روح دارد و اصل هم روح است. مقدمه سوم، کیفیت تعلق نفس به بدن است. این یکی از مسائل بسیار مهمی است که فلاسفه درباره آن زیاد بحث و گفتگو کرده‌اند، هم فلاسفه اسلامی و هم غیر آنها. صدر المتألهین ابتدا شش نوع تعلق برای انسان ذکر می‌کند و می‌گوید تعلق نفس به بدن به دو نوع و دو صورت است؛ یک مرحله از تعلق نفس به بدن مربوط به حدوث نفس است. یعنی در مرحله حدوث نفس، نفس یک تعلقی به بدن پیدا می‌کند و برای حدوث نیازمند بدن است. اما برای بقا نیاز به بدن ندارد. جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء که می‌گوید، منظور همین است که بدن در واقع یک بستری است برای اینکه نفس و روح به مرحله تجرد برسند. نفس به واسطه بدن حادث می‌شود؛ بدون بدن نمی‌تواند ایجاد شود. بعد در اثر حرکت جوهری، به کمال می‌رسد و استقلال پیدا می‌کند؛ آن وقت بدن تابع نفس می‌شود. پس یک تعلق مربوط به مرحله حدوث است. یک تعلق هم مربوط به مرحله استکمال است؛ یعنی روح انسانی برای استکمال خود نیاز به بدن دارد؛ بدون ابزار بدن نمی‌تواند کمال پیدا کند. این هم یک نوع تعلق روح به بدن است.

البته برخی معتقدند که نفس در مقام حدوث هم جسمانی نیست. ما اکنون نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم. فعلاً این را می‌خواهم بگویم که بالاخره طبق نظر ملاصدار و براساس حکمت متعالیه، نفس در مرحله حدوثش نیاز به بدن دارد و پس از

۱. سوره سجده، آیه ۱۰.

۲. سوره سجده، آیه ۱۱.

۳. سوره ق، آیات ۳ و ۴.

آن به مرور با حرکت جوهری به مقام تجرد می‌رسد ولی برای کمال و استکمالش و برای اینکه قوه‌های خودش را تبدیل به فعلیت کند، نیاز به بدن دارد.

ممکن است شما در این مقدمات بخواهید تشکیک کنید؛ بله، در همین مرحله بحث‌هایی مطرح شده است. فعلاً من مقدماتی را عرض می‌کنم که اگر بخواهیم اینها را اثبات کنیم، یک بحث طولانی می‌شود و از حد شرح این مطالب خارج می‌شویم. عرض کردم که قبل از ملاصدرا بسیاری از اندیشمندان به طور کلی می‌گفتند نفس نه در مرحله حدوث و نه در مرحله بقا، نیاز به بدن ندارد. اینکه طبق آن مبنا چگونه می‌توان تأثیر و ارتباط نفس و بدن را توجیه کرد، این را هم عرض می‌کنم. پس یک مبنا در باب تعلق نفس به بدن این است که روح برای حدوث نیازمند بدن است و نیز برای استکمال و کسب کمالات بدون تردید نیازمند بدن است.

عرض شد که اینجا جای این پرسش هست که اگر کسی گفت به طور کلی روح نه در مرحله حدوث و نه در مرحله بقا محتاج بدن نیست و کلاً روحانیه الحدوث و روحانیه البقاء است چطور؟ آنها هم معتقدند روح برای کسب کمالات محتاج بدن است. یعنی در این مسأله مشکلی نیست که استکمال نفس در گرو بهره‌گیری از این جوهر مادی است.

سؤال:

استاد: این مربوط به حدوث این عالم است و اینکه قوه‌های انسان چطور به فعلیت برسد. ... اینکه در عالم برزخ یا بعد از آن امکان کسب کمالات هست یا نه، این یک مطلبی است که بعداً عرض خواهیم کرد. ولی اجمالاً در یک بخشی از مسأله اینطور است و قطعاً اینجا چنین است. ... بله، روح ملائکه و عقل اول، روح انبیا، روح وسائط فیض، آن حقیقتش را بدون این ابدان خلق کرده و اینها را واسطه فیض قرار داده، این بحث دیگری است و منافاتی با این ندارد، که حالا آن روح وقتی در این بدن مادی می‌گنجد، باز برای تقرب و وصول به مقام قرب، باید این سیر صعودی را طی کند تا به آن حقیقت متصل شود. این هم در قالب همین بدن و در قالب ابدان، طاعات و عبادات، بلاهایی که به آنها عارض می‌شود، آنطور به آن حقیقت اتصال پیدا می‌کند. مقدمه چهارم هم داریم و آن چگونگی تصرف نفس در بدن است. وقت گذشته و این را برای جلسه آینده می‌گذاریم. اصل چگونگی تصرف نفس در بدن خیلی مهم است. آن وقت بعد از اینها و با این مقدماتی که گفتیم، معلوم می‌شود که چطور امام سجاد(ع) فرموده «وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَتُؤَدِّيَ إِلَى لِسَانِكَ حَقَّهُ»؛ اگر این رابطه و نسبت و چگونگی تأثیر نفس در بدن و بدن در نفس روشن شود، نسبت و ارتباط این دو جمله هم معلوم می‌شود که زبان و دست ما، چشم و گوش ما، اینها چگونه می‌تواند نفس و روح ما را مساعدت کند برای استیفای آن حق، برای اینکه در مسیر طاعت خدا قرار بگیرد.

«والحمد لله رب العالمين»